



نقدی بر منتقدان تبرک

احمد نبوی

درآمد

«تبرک»^۱ در اصطلاح به معنای درخواست فزونی، خیر و سعادت است که این مفاهیم در معنای برکت نهفته است.^۲ حصول نعمت، زوال نعمت و کمال رحمت نیز در تبرک اراده می‌شود.^۳ تبرک جویی انسان از آن روست که می‌خواهد به واسطه آثار برکت بخش، از فیض و قدرت الهی بهره‌مند شود. این برکت جویی، گاه به طور مستقیم از خداوند صورت می‌گیرد و گاه با اسبابی چون انبیا، اوصیا و اولیای الهی به انجام می‌رسد. برکت جویی به آثار منسوب به آنها نیز در تبرک، ساری و شایع است.^۴



تبرک ریشه در صدر اسلام دارد و تمام مسلمانان با همه گرایش‌های مذهبی و فرقه‌ای، آن را پذیرفته‌اند. در میان سایر ادیان ابراهیمی نیز می‌توان نمونه‌هایی از تبرک و تبرک‌جویی را یافت که برجسته‌ترین آن در دین یهود و مسیحیت وجود دارد.^۵

تبرک به معنای مصطلح و جاری آن، به آیات قرآن، روایات، سنت پیامبر و ائمه اطهار علیهم‌السلام مستند است.^۶ فرای باور و رفتار بزرگان شیعه درباره تبرک، پیشوایان و عالمان سنی نیز به آثار منسوب به خداوند یا انبیا، اوصیا و اولیای الهی تبرک می‌جستند. برکت‌جویی، به آثار منسوب به آنها نیز ساری و شایع بوده و هست.^۷ البته در برابر این همداستانی و اتفاق مسلمانان بر تبرک، جریان سلفی وابسته به ابن تیمیه (م ۷۲۸ ق) تنها تبرک به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آثار او را در دوران حیات ایشان مجاز شمرده و برکت‌جویی از ضریح و در و دیوار مسجدالنبی یا مسجدالحرام و کعبه و برخی از اماکن و بقاع مقدسه را شرک و بدعت شمردند.^۸ در این نوشتار مهم‌ترین نقدهای مخالفان تبرک بررسی و پاسخ داده خواهد شد.



نقد سلفیان بر تبرک

سلفیان تبرک رایج میان مسلمانان را شرک و بدعت می‌شمارند. ابن تیمیه تبرک به ضریح و در و دیوار مسجدالنبی و مسجدالحرام و سایر اماکن مقدسه را نهی می‌کند.^۹ او معتقد است که پیشوایان مذهب اتفاق دارند که دست کشیدن و بوسیدن قبر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم جایز نیست و این نکته به دلیل حفاظت از اصل توحید است؛ زیرا یکی

جریان سلفی وابسته به ابن تیمیه (م ۷۲۸ ق) تنها تبرک به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و آثار او را در دوران حیات ایشان مجاز شمرده و برکت‌جویی از ضریح و در و دیوار مسجدالنبی یا مسجدالحرام و کعبه و برخی از اماکن و بقاع مقدسه را شرک و بدعت شمردند.



از اصول شرک، عبادت قبور است.^{۱۰} به باور وهابیان پیرو ابن تیمیه، تبرک به معنای طلب برکت است و آن به معنای ثبات خیر و طلب خیر و زیادتی است و هیچ مخلوقی قدرت بخشش، برکت، ایجاد و ابقا و تثبیت ندارد. لذا تبرک به اماکن و آثار و اشخاص - از زندگان و مردگان - جایز نیست؛ زیرا شرک است.^{۱۱}

ابن تیمیه همچنین بر بدعت بودن تبرک اصرار دارد و استلام دو رکنی که در طرف حجرالاسود قرار گرفته‌اند، دیوارهای کعبه، مقام ابراهیم، صخره بیت المقدس و قبر هیچ یک از انبیا و صالحان را درست نمی‌داند و آن کار را بدعت می‌شمرد.^{۱۲} پیروان سلفی او نیز تبرک به آثاری چون پارچه کعبه و مسح آن، در و دیوار مسجد الحرام و حرم پیامبر ﷺ یا ضریح حضرت، محراب و منبر و دیوار را بدعت شمرده‌اند و معتقدند که باید از آن پرهیز کرد؛ زیرا عبادات توقیفی است و باید بر اساس آنچه که شرع مقرر داشته، انجام پذیرد؛ از این رو فقط باید حجرالاسود را بوسید و استلام کرد یا رکن یمانی را استلام کرد. از این رو بوسیدن کعبه و برخی از ارکان آن یا مکان‌های دیگر مشروع نیست؛ چون پیامبر ﷺ این کار را انجام نداده و بدان نیز راهنمایی نکرده است. همچنین تبرک به در و دیوار حرم پیامبر نیز مشروع نیست چون ایشان آن را تجویز نکرده و اصحاب نیز چنین کاری انجام نداده‌اند؛^{۱۳} زیرا در این باره از پیامبر ﷺ چیزی نرسیده است.

تبرک مجاز در نگاه وهابیان، تبرک به پیامبر در زمان آن حضرت است؛ مانند تبرک به آب وضو و موی حضرت رسول ﷺ، تبرک به آثار به جای مانده از نبی مکرم ﷺ و همچنین تبرک به آثاری که با بدن آن حضرت تماس داشته است؛ اما تبرک به افراد دیگر و آثار به جای مانده از آن را حرام می‌دانند و معتقدند صحابه، به غیر از پیامبر و آثار به جای مانده از ایشان تبرک نجسته‌اند و اگر تبرک به علما و صالحان و آثار به جای مانده از آنان جایز بود، صحابه به آن عمل می‌کردند. همچنین تبرک به آثار صالحان و علما منجر به غلو در حق آنها و در نتیجه، عبادت آنها می‌شود و برای جلوگیری از واقع شدن مردم در شرک، باید تبرک را تحریم کرد.^{۱۴} بنا بر حکم لجنه فتوایی وهابیت، تبرک به صالحین در گذشته، به امید نفع بردن از ایشان جایز نیست و این نوع رفتار شرک اکبر است. تبرک به صالحین زنده، بدعت است؛ زیرا صحابه میان خود چنین نمی‌کردند، نه با خلفای راشدین و نه با غیر آنان؛ زیرا این کار، راهی به سوی شرک است که باید از آن پرهیز نمود. اما درباره رفتار صحابه

با پیامبر ﷺ از تبرک به آب وضو و موی او، آن را باید از ویژگی‌ها و مختصات ایشان شمرد که خداوند در جسد و مو و عرق ایشان برکتی قرار داده است که در دیگران این‌گونه نیست.^{۱۵}

نقد اشکال

مهم‌ترین نقدی که از سوی سلفیان به باور مسلمانان نسبت به تبرک مطرح است «شُرک» و «بدعت» بودن آن است که پاسخ نیز حول این دو محور خواهد بود.

اول:

برکت جستن، منافی توحید و مصداق شرک نیست؛ زیرا از نظر کلامی، کسی که در پی تبرک است، فاعل فعلِ برکت را خداوند می‌داند و در حقیقت به عوامل و اسبابی که خداوند برای تحقق امور قرار داده، روی آورده و از آنان برکت می‌جوید. به عبارتی: تأثیر اشیای مادی و عوامل طبیعی در تحلیل کلامی و فلسفی، مستند به اراده‌ی خداست و در نگاه انسان موحد این روایت هم نمونه‌ای از این تأثیرهای غیر استقلالی است. ابی‌سلمه از پیامبر نقل کرد که غبار مدینه، بیماری جذام را از بین می‌برد.^{۱۶}

راوی حتی نمونه‌ای از شفا یافتن یک جذامی را در راه قبا نقل می‌کند. اصولاً نمی‌توان ثبوت تأثیر برای غیر خدا - چه تأثیر مادی و چه معنوی - را انکار کرد و انکار مطلق آن، ابطال قانون علیت و معلولیت عمومی است و ابطال قانون مذکور، هدم بنیان توحید است.^{۱۷} تأثیری که از غیر خدای تعالی نفی شده، تأثیر استقلالی است و هر موحدی می‌داند که خدای تعالی است که هر چیزی را آفریده و

برکت جستن، منافی توحید و مصداق شرک نیست؛ زیرا از نظر کلامی، کسی که در پی تبرک است، فاعل فعلِ برکت را خداوند می‌داند و در حقیقت به عوامل و اسبابی که خداوند برای تحقق امور قرار داده، روی آورده و از آنان برکت می‌جوید.

اثرش را نیز خلق کرده است. از این رو وقتی خدای تعالی بتواند به فلان موجود، فلان اثر و خاصیت را ببخشد، چرا نتواند به اولیای درگاهش مقام شفاعت و وساطت در آمرزش گناهان و برآمدن حاجات را ببخشد و حتی در تربت آنان اثر شفا بگذارد؟ اگر مسلمانان در درخواست‌های شان خدای تعالی را به جاه آن حضرات و به حق آنان سوگند می‌دهند، برای این عمل خود، دلیل دارند و آن کلام خود خدای تعالی است که می‌فرماید ﴿وَلَقَدْ سَبَّتْ كَلِمَاتًا لِّعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ﴾.^{۱۸}

دوم:

یکی از علل بدعت دانستن تبرک «توقیفی بودن عبادات» است. این قاعده امری پذیرفته و مقبول است و منظور این است که عبادات، در مقدار و کیفیتشان باید اذن شارع را داشته باشند و خروج از این قاعده، مصداق بدعت و تشریح محرم است. البته مراد از عبادات، آن اعمال عبادی (نه معاملات) است که برای آن، شکل و صورت معینی وضع شده است؛ مانند نماز، و بدیهی است که اضافه یا کم کردن آن حرام است.^{۱۹} اما تبرک ربطی به توقیفی بودن عبادات ندارد. برکت جویی مانند بسیاری از رفتارهای دینی ما عبادی نیست؛ بلکه در راستای اطاعت امر خدا انجام می‌شود؛ مثل صلح و انفاق به دیگران که عمل به این امور، به واقع برای خشنودی خدا و نزدیکی به او انجام می‌شود و به نوعی می‌توان آن را در دسته اوامر قربی دانست.^{۲۰} از این رو تبرک به پیامبر و آثار او عبادت نیست تا آن را در دسته اوامر عبادی قرار دهیم؛ بلکه عملی است که موجب رضای خدا و وسیله نزدیکی انسان به خداوند می‌شود؛ هر چند که تبرک به پیامبر ﷺ و آثار منسوب به او، متکی به آیات فراوانی است.

سوم:

تبرک به نوعی تعظیم شعائر الهی است. اگر مسلمانان، معصومین علیهم‌السلام را تعظیم می‌کنند و با زیارت قبورشان و بوسیدن ضریحشان اظهار محبت به آنان می‌کنند و به تربت آنان تبرک می‌جویند، برای این است که این اعمال را مصادیقی برای تعظیم شعائر می‌دانند و به آیه شریفه «وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ»^{۲۱} و آیه مودت به ذی القربی و به آیات دیگری که برای مهرورزی به پیامبر گواهی می‌دهد،^{۲۲} تمسک می‌کنند؛^{۲۳} زیرا مهرورزی به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مانند اظهار محبت، بوسیدن ضریح و برکت جویی از تربت پاک آنان

از مصادیق تعظیم شعائر و مودت خاندان وحی بوده و از شاخه‌های ایمان است و روایات بسیاری در تأیید آن وجود دارد^{۲۴} و مرگ پیامبر ﷺ و صالحان، وظیفه تعظیم و مهرورزی را ساقط نمی‌کند. مالک بن انس به منصور عباسی می‌گوید: «احترام پیامبر پس از مرگ، به سان احترام او در دوران حیات اوست»^{۲۵}.

چهارم:

اصرار بر بدعت شمردن تبرک، نادیده انگاشتن آیات و روایات فراوانی است که مشروعیت تبرک را اثبات می‌کند که به برخی از آنها اشاره شد. قرآن از تبرک جستن به آثار انبیای پیشین یاد کرده است و در چند گزارش از امت‌های پیش از اسلام، این مفهوم به عنوان امری مجاز، پسندیده و دارای آثار شگرف توصیف شده است. آیه تبرک یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ به پیراهن فرزندش یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ برکت جویی بنی‌اسرائیل به تابوت مخصوص^{۲۷} و تلاش مؤمنان برای ساختن مسجدی بر در غار اصحاب کهف برای نماز خواندن و تبرک به این مکان^{۲۸} سه نمونه مهم از شواهد مشروعیت تبرک در قرآن است.

تبرک در روایات شیعه و سنی، امری مجاز و پسندیده است. پیامبر اکرم ﷺ و اهل بیت عصمت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ مسلمانان را به برکت جستن از قرآن، آب زمزم، آب ناودان کعبه، پرده کعبه، آب فرات، تربت امام حسین عَلَيْهِ السَّلَامُ و مانند اینها ترغیب کرده‌اند.^{۲۹}

پشتوانه تبرک و زیارت، سیره همیشگی پیامبر از آغاز بعثت در مکه و سپس در مدینه منوره است. رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

تبرک ربطی به توقیفی بودن عبادات ندارد. برکت‌جویی مانند بسیاری از رفتارهای دینی ما عبادی نیست؛ بلکه در راستای اطاعت امر خدا انجام می‌شود؛ مثل صله رحم و انفاق به دیگران که عمل به این امور، به واقع برای خشنودی خدا و نزدیکی به او انجام می‌شود و به نوعی می‌توان آن را در دسته اوامر قریبی دانست.

اصرار بر بدعت شمردن تبرک، نادیده انگاشتن آیات و روایات فراوانی است که مشروعیت تبرک را اثبات می‌کند که به برخی از آنها اشاره شد. قرآن از تبرک جستن به آثار انبیای پیشین یاد کرده است و در چند گزارش از امت‌های پیش از اسلام، این مفهوم به عنوان امری مجاز، پسندیده و دارای آثار شگرف توصیف شده است.



ارکان خانه خدا را استلام می‌کرد؛ حجرالاسود و رکن یمانی را می‌بوسید و گونه خود را بر آنها قرار می‌داد. صحابه نیز به ایشان اقتدا و تأسی می‌کردند.^{۳۰} همچنین به آثار به جای مانده از پیامبر نیز افتخار کرده و با مباحث از تبرک به آن یاد می‌کرده‌اند. به واقع رسول خدا ﷺ به هر کیفیت و در هر زمانی مبارک بوده و هست و خداوند وجود او را در دوره حیات و بعد از آن رحمة للعالمین قرار داده است.^{۳۱} از این رو مالک بن انس، احترام پیامبر ﷺ پس از مرگ او را مانند احترام در دوران حیات می‌دانست.^{۳۲}

پنجم:

برخلاف دیدگاه سلفیان، عمل صحابه، تابعان، صالحان و فقیهان اهل سنت، تبرک را ثابت می‌کند و بدعت بودن آن را مخدوش می‌سازد و به‌ویژه تفصیل در مشروع یا ممنوع بودن تبرک نیز زیر سؤال می‌رود؛ زیرا سلف صالح بر تبرک به آثار به جای مانده از پیامبر و صالحان پای می‌فشرده‌اند. از عبدالله، فرزند امام احمد بن حنبل روایت شده که از پدرش دربارهٔ برکت جستن از منبر و قبر پیامبر ﷺ پرسید و پدرش پاسخ داد که این کار بی‌اشکال است.^{۳۳} زمانی که ابوسعید علایی نظر مثبت احمد حنبل درباره جواز تبرک به قبر و منبر پیامبر را به احمد بن تیمیه نشان داد، او شگفت زده شد و گفت: «احمد نزد من مقام والایی دارد». او در پاسخ به شگفتی ابن تیمیه چنین گفت: «احمد آن‌گاه که پیراهن شافعی را شست، آب آن را نوشید. اگر تعظیم دانشمندان در این حد جایز باشد، مقام پیامبران و آثار آنان چگونه است؟».^{۳۴} رملی شافعی نیز درباره تبرک فتوا داده است که اگر انسان به قبر پیامبر ﷺ یا ولی یا عالمی دست بکشد و آن را به قصد تبرک بیوسد، اشکال ندارد.^{۳۵} محب‌الدین طبری شافعی نیز بوسیدن قبر و مس آن را جایز می‌شمرد و معتقد است که عمل عالمان و صالحان بر همین منوال بود.^{۳۶} از ابن‌بکون پرسیدند که آیا جایز است که مردم خاکی از قبر علما و شهدا جهت تبرک بردارند؟ او جایز دانست و استنادش به حمل خاک قبر حمزه از قدیم الایام بود.^{۳۷} ابن حبان در صحیح خود بابتی را با عنوان «ذکر ما یستحب للمرء التبرک بالصالحین و أشباههم» و همچنین بابتی را با عنوان «ذکر إباحة التبرک بوضوء الصالحین من أهل العلم» اختصاص داده است.^{۳۸} ماجرای برده (عبا) بوسیری، شاعر مصری که در قرن هفتم هجری می‌زیست نیز به نوعی گواه بر باور مسلمانان به تبرک جستن از آثار منسوب به پیامبر است.^{۳۹} در عصر تابعین، مسلمانان از آثار منسوب و اشیای به جای مانده از شخصیت‌های



بزرگ خود تبرک می جستند. بنا بر گفته ذهبی، پس از کشته شدن شقیق بلخی (م ۱۹۴ ق) مردم به شمشیر او تبرک می جستند.^{۴۰} حنابله به آثار به جای مانده از احمد بن حنبل نیز تبرک می جستند. در گزارشی ابن جوزی مدعی است که مسلمانان حنبلی مذهب، قلم احمد بن حنبل را درون نخل خرمای نابارور قرار دادند و به برکت آن قلم، خرما به بار نشست!^{۴۱} همچنین نمونه‌های بسیار و غیر قابل انکاری از تبرک جویی به عالمان برجسته سنی در دوره حیات ایشان گزارش شده است؛ آن هم در دوره‌ای که عالمان سلف بر تثبیت سنت و محو بدعت اصرار داشتند. ذهبی وقتی از امام حدیث ابن حمّامی (م ۶۱۸ ق) یاد می کند، او را «ناصر السنه و قاصع البدعه» می نامد و به این نکته نیز اشاره دارد که مردم به او تبرک می جستند.^{۴۲} ابوعلی مسکویه رازی از تبرک جویی مردم به خلیفه سلیمان بن عبدالملک (م ۹۹ ق) یاد می کند و می گوید که او را «مفتاح الخیر» می نامیدند.^{۴۳} ابن جوزی از تبرک جویی مردم به ابن حلاج (م ۵۲۸ ق) یاد می کند.^{۴۴} سمعانی از ابوبکر دغاغانی (م ۴۸۸ ق) یاد می کند که مردم در دوره حیاتش به او تبرک می جستند.^{۴۵} وقتی به تبرک جویی مردم به ابوالقاسم تفکری زنجانی (م ۴۷۰ ق) اشاره می کند، مدعی است که علاقه‌مندان به بوسیدن دست او، بیشتر از شیفتگان به بوسیدن حجرالاسود است.^{۴۶} ابن کثیر از ابواسحاق شیرازی (م ۴۷۶ ق) یاد کرده؛ به گونه‌ای که مردم به او و حتی مرکبش تبرک می جستند و چه بسا خاک زیر مرکب او را برمی داشتند.^{۴۷} در دوره حیات ابواسحاق جینانی (م ۴۹۹ ق) و حمّاد بن عمّار بن هاشم (م ۴۳۲ ق) و عیسی بن عبدالله کردی (م ۵۴۰ ق) ابوالثناء الزیتونی (م

برخلاف دیدگاه سلفیان، عمل صحابه، تابعان، صالحان و فقیهان اهل سنت، تبرک را ثابت می‌کند و بدعت بودن آن را مخدوش می‌سازد و به‌ویژه تفصیل در مشروع یا ممنوع بودن تبرک نیز زیر سؤال می‌رود؛ زیرا سلف صالح بر تبرک به آثار به جای مانده از پیامبر و صالحان پای می‌فشردند. از عبدالله، فرزند امام احمد بن حنبل روایت شده که از پدرش درباره برکت جستن از منبر و قبر پیامبر ﷺ پرسید و پدرش پاسخ داد که این کار بی‌اشکال است.

۵۷۳ق) علما و مردم به دیدارشان می‌شتافتند و به آنان تبرک می‌جستند.^{۴۸} ابن حماد حنبلی هم به تبرک جستن مردم به احمد برداسی حنبلی (م ۵۵۴ق) و تقی‌الدین جماعیلی حنبلی (م ۶۰۰ق) و محی‌الدین قوجری حنفی (م ۹۳۱ق) در دوره حیات اشاره دارد.^{۴۹}

اهل سنت بر تبرک‌جویی از پیکر و آثار ابن تیمیه تأکید داشتند که این منش، بدعت آمیز بودن تبرک را مخدوش می‌کند. متون تاریخی از تبرک مردم به پیکر ابن تیمیه گزارش می‌کنند که سلفیان نمی‌توانند آن را انکار کنند. به روایت ابن کثیر شاگرد ابن تیمیه، زمانی که استادش در سال ۷۲۸ هجری در گذشت، هزاران نفر در تشییع او حاضر شدند و پیش از غسل، عده زیادی نزد جنازه جمع شدند و با نگاه کردن و بوسیدن به او تبرک می‌جستند و گروهی باقی مانده آب غسل او را نوشیدند و گروهی دیگر باقی مانده سداری که برای حنوط او به کار رفته بود، بین یکدیگر تقسیم کردند و نخی که بر گردن او بود، به یکصد و پنجاه درهم به فروش رسید. عرقچینی که بر سرش بود، به پانصد درهم معامله شد و در تشییع جنازه او ناله و شیون بلند شد و در مدرسه صالحیه قرآن‌هایی برای او ختم کردند و مردم تا مدت‌ها کنار قبر او رفت و آمد می‌کردند و شب‌ها تا صبح بیدار می‌ماندند.^{۵۰} همچنین فخری، حاکم معاصر ابن تیمیه کتاب او را گرفت تا برای تبرک در خزانه نگه‌داری کند.^{۵۱}

پی‌نوشت‌ها:

۱. «تبرک» در لغت به معنای برکت‌جویی است و واژه «برکت» به معنای نمو، افزایش و زیادت است (جوهری، الصحاح، ج ۴، ص ۱۰۷۵؛ خلیل بن احمد، کتاب العین ج ۵، ص ۳۶۸).
۲. شیخ طوسی، التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۲۴.
۳. قاضی عیاض، شرح الشفاء، ج ۱، ص ۲۸۰.
۴. جعفر سبحانی، بحوث فی الملل والنحل، ج ۴، ص ۱۷۹.
۵. رک: دیاربکری، تاریخ الخميس، ج ۲، ص ۳۵۲.
۶. عبدالعلی بن جمعه حویزی، نور الثقلین، ج ۳، ص ۲۱۳؛ بیضاوی، أنوار التنزیل و أسرار التأویل، ج ۳، ص ۱۷۶؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم ج ۴، ص ۳۵۱؛ شیخ طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۶۱۴؛ علامه طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۲۹۶.
۷. احمدی میانجی، التبرک، ص ۱۱۲، ۱۰۱، ۱۲۶-۱۵۰.
۸. صالح بن فوزان، البدعه، ص ۲۸ و ۲۹.
۹. مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۲۷، ص ۷۹.

۱۰. احمد بن تیمیه، الجواب الباهر لزوار المقابر، ص ۳۱.
 ۱۱. البدعه، ص ۲۸ و ۲۹.
 ۱۲. مجموع فتاوی ابن تیمیه، ج ۲۷، ص ۷۹.
 ۱۳. مجموع الفتاوی لابن عثیمین، رقم ۳۶۶.
 ۱۴. مجموع فتاوی بن باز، ج ۴، ص ۳۵۴.
 ۱۵. فتاوی اللجنة الدائمة للبحوث العلمیة و الافتاء، به
 كوشش احمد بن عبدالرزاق الدیوش، ج ۶، ص ۲۷۳.
 ۱۶. مناوی، فیض القدير، ج ۴، ص ۴۰.
 ۱۷. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۲۹۶.
 ۱۸. صفات، آیه ۱۷۱ - ۱۷۳.
 ۱۹. ابن قدامه، المغنی، ج ۱، ص ۵۰۶؛ العاملی،
 الانتصار، ج ۵، ص ۲۸۱.
 ۲۰. جعفر سبحانی، تهذیب الاصول، ج ۱، ص ۱۴۷.
 ۲۱. حج، آیه ۳۲.
 ۲۲. اعراف، آیه ۱۵۷.
 ۲۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۰، ص ۲۹۶.
 ۲۴. بیهقی، شعب الایمان، ج ۲، ص ۱۲۹.
 ۲۵. نورالدین سمهودی، وفاء الوفاء باخبار دار
 المصطفی، ج ۴، ص ۱۳۷۶.
 ۲۶. یوسف، آیه ۹۳.
 ۲۷. بقره، آیه ۲۴۸.
 ۲۸. كهف، آیه ۲۱.
 ۲۹. متقی هندی، كنز العمال، ج ۱، ص ۴۶۳؛ بیهقی،
 السنن الكبرى، ج ۵، ص ۲۰۲؛ مجلسی، بحار الانوار،
 ج ۹۹، ص ۲۴۵؛ شیخ صدوق، التهذیب، ج ۵، ص
 ۴۴۹؛ شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۵، ص
 ۲۶۷ و ج ۱۴، ص ۵۲۱؛ التبرک، ص ۳۱۰ - ۳۲۹.
 ۳۰. البداية و النهاية، ج ۵، ص ۱۵۳.
 ۳۱. التبرک، ص ۴۲.
 ۳۲. سبکی، شفاء السقام، ص ۱۶۳.
 ۳۳. احمد بن محمد بن حنبل، العلل و معرفة الرجال،
 ج ۲، ص ۴۹۲.
 ۳۴. بدرالدین العینی، عمدة القاری، ج ۶، ص ۲۴۱.
 ۳۵. حمزوی، كنز المطالب، ص ۲۱۹.
 ۳۶. بیروتی، اسنی المطالب، ج ۱، ص ۳۳۱.
 ۳۷. وفاء الوفا، ج ۱، ص ۶۹.
 ۳۸. صحیح ابن حبان، ج ۲، ص ۳۱۷؛ ج ۴، ص
 ۸۲.
 ۳۹. حاجی خلیفه، كشف الظنون، ج ۲، ص ۱۳۳۱.
 ۴۰. ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۱۳، ص ۲۲۸.
 ۴۱. مناقب احمد حنبل، ص ۱۷۱.
 ۴۲. تاریخ الإسلام، ج ۴۴، ص ۴۲۹.
 ۴۳. ابوعلی مسکویه، تجارب الأمم، ج ۲، ص ۴۵۷.
 ۴۴. ابن جوزی، المنتظم، ج ۱۷، ص ۲۸۸.
 ۴۵. سمعانی، الأنساب، ج ۵، ص ۳۶۷.
 ۴۶. همان، ج ۶، ص ۳۲۶.
 ۴۷. ابن کثیر شامی، البداية و النهاية، ج ۱۳،
 ص ۱۲۳.
 ۴۸. تاریخ الإسلام، ج ۲۷، ص ۳۸۱؛ ج ۲۹، ص
 ۳۶۶؛ ج ۳۶، ص ۵۶۴؛ ج ۴۰، ص ۱۳۴.
 ۴۹. ابوالفلاح حنبلی، شذرات الذهب، ج ۶،
 ص ۲۸۴ و ۵۶۳؛ ج ۱۰، ص ۲۵۳.
 ۵۰. البداية و النهاية، ج ۸، ص ۱۴۱ و ۱۴۲.
 ۵۱. همان، ج ۱۴، ص ۲۰۹.